


جودی بلوم

ترجمه‌ی پرنانزیری

# خُل بازی‌های قندعسل

 ofoqco.com

 ofokidsandteens

 ofokidsandteens



## حالا آن عروس خوشبخت کی هست؟

— پیت، حدس بزن چی شده؟

قندعسل این را ازم پرسید، اما صبر نکرد حدس بزنم. خودش گفت: «فردا عروسی می‌کنم.»

سرم را از روی کارت‌های بیسبالم بلند کردم. تازه پنج سالش شده بود! با تعجب ازش پرسیدم: «چه بی‌خبر؟ انگار خیلی عجله داری؟»

گفت: «نه.»

— خب... حالا اون عروس خوشبخت کی هست!؟

— شیلا تاب من.

تا اسم شیلا را شنیدم، روزمین ولو شدم و خودم را به غش کردن زدم و ادای مرده‌ها را درآوردم. کارم آن قدر طبیعی بود که قندعسل

آمد کنارم و تکانم داد و پشت سرهم داد زد: «پیت، پاشو! پیت پاشو!»  
با خودم گفتم، این پیت دیگه چیه؟ از وقتی به حرف افتاده به من  
پی ته گفته!

بعد، گوگوری، خواهرم، که فقط یک سال و نیمش است، دورم  
رقصید و برام خواند: «پا... پی... پا... پی!»

مامان پیشم آمد و گفت: «پیت... چی شده؟ خوبی؟»

قندعسل گفت: «تا بهش گفتم دارم عروسی می‌کنم، غش کرد،  
افتاد!»

گفتم: «نه. تا گفتمی می‌خوای با کی عروسی کنی، غش کردم، افتادم.»  
— مگه با کی می‌خوای عروسی کنی، قندعسل؟

مامان طوری ازش پرسید انگار ما جدی جدی حرف عروسی  
قندعسل را می‌زدیم!

قندعسل گفت: «با شیلاتاب من!»

گفتم: «اسمش رو نبر که دوباره غش می‌کنم.»

مامان گفت: «حرف شیلاتاب من شد، یادم افتاد...»

نگذاشتم حرفش را تمام کند، گفتم: «دوباره شروع نکنید که باز

غش می‌کنم!»

مامان گفت: «واقعاً که پیترا! شورش رو درآوردی. داری زیاده‌روی  
می‌کنی!»

به شکمم چنگ انداختم و نالیدم، اما مامان بهم توجه نکرد و به  
حرفش ادامه داد: «تاب من، همون پدر شیلا بود که پیشنهاد داد تو  
ماین با هم یک ویلا اجاره کنیم.»

قندعسل با آواز خواند: «میم- الف- ی- نون، می‌شه ماین.»

مامان نگاهش کرد، اما مکث نکرد و ادامه داد: «این ویلا درست

چسبیده به ویلیه که اون‌ها برای تعطیلات شون اجاره کردن.»

گفتم: «نمی‌دونم در مورد چی حرف می‌زنید! کدوم ویلا؟ کدوم  
تعطیلات؟»

— یادت می‌آد تصمیم گرفتیم چند هفته‌ی آخر تابستون رو بریم  
سفر؟

— آره... حُب؟

— حُب یک ویلا با اجاره‌ی خیلی مناسب گیرمون اومده.

— یعنی آن‌ها همسایه‌ی بغل دست ما می‌شن؟

باورم نمی‌شد: «یعنی شیلاتاب من می‌شه... همسایه‌ی بغل دست

ما... اون هم دو هفته‌ی تمام؟»